

### یادداشت

### کوری اینترنت با طالبان؟

باین حال، در مقطع اخیر به نظر می‌رسید که نظر رهبر طالبان بر دیگران غلبه کرد و برای نخستین بار تصمیم به اجرای یک خاموشی سراسری گرفته شد. هرچند هم‌زمانی تهدید ترامپ به بازپس‌گیری بگرام به رواج شایعات و تئوری توطئه دامن زد اما دلیلی برای قبول آن ظاهر نشد.

قطع اینترنت و خطوط موبایل، زندگی روزمره افغان‌ها را در عرض چند ساعت منجمد و دچار بحران کرد.

● **اقتصاد: بخش زیادی از کسب‌وکارهای خرد و تجارت‌های کوچک** در افغانستان بر پایه انتقال پول، حواله و اِلیکِیشن‌ها و خدمات بانکی دیجیتال انجام می‌شود و این امر باعث توقف معیشت مردم شد. بخش زیادی از منبع درآمد مردم افغانستان از طریق ارسال پول و حواله از خارج و خویشاوندان آنها تأمین می‌شود؛ قطع اینترنت باعث توقف کامل کار بانک‌ها و صرافی‌ها شد و این موضوع بسیاری را هراسناک کرد.

● **ارتباطات اجتماعی:** بیش از هشت میلیون افغان در خارج از افغانستان زندگی می‌کنند و در این مدت خانواده‌ها نتوانستند با یکدیگر یا با بستگان مهاجرشان تماس بگیرند. جامعه‌ای که بخش مهمی از زندگی‌اش با مهاجرت و ارتباطات خارجی گره خورده، به‌طور ناگهانی در سکوت و تاریکی فرو رفت.

● **خدمات روزمره:** تاکسی‌های اینترنتی، خدمات آموزشی آنلاین و حتی فعالیت شبکه‌های تلویزیونی و رسانه‌های رسمی طالبان هم با مشکل روبه‌رو شد.

● **امنیت:** در نبود ارتباط، شایعات و نگرانی‌های اجتماعی گسترش یافت و زمینه برای بی‌اعتمادی عمومی درباره حاکمیت بیشتر شد.

به عبارت ساده، خاموشی اینترنت چرخ لنگان زندگی را یکباره از حرکت انداخت. در کشوری که حتی اقتصادش یکی از ضعیف‌ترین اقتصادهای جهان است، همین ابزار محدود دیجیتال به ستون فقرات معیشت و ارتباطات تبدیل شده است. اما واکنش‌ها به این وضعیت به قدری تأثیرگذار بود که حلقه رهبری طالبان خیلی زود متوجه شدند ادامه خاموشی نه‌تنها مردم را خشمگین کرده، بلکه ساختار قدرت را هم تهدید می‌کند. فشارهای داخلی، از سوی تاجران، نهادهای اقتصادی و حتی برخی چهره‌های درون طالبان، به‌سرعت بالا گرفت. در کمتر از سه روز، رهبران طالبان ناچار شدند عقب‌نشینی کنند و اینترنت دوباره وصل شد. با کمتر شناسختی از ماهیت طالبان، این عقب‌نشینی را نمی‌توان صرفاً یک تصمیم تاکتیکی دانست. در حقیقت، این تجربه کوتاه نشان داد که ایدئولوژی سنت‌گرای طالبان، در برابر واقعیت‌های جهانی و نیازهای میدانی جامعه توان سه روز ایستادگی ندارد. طالبان که خود در زمان مبارزه از ابزار ارتباطی پیشرفته استفاده می‌کردند، در عمل مجبور شدند بپذیرند که در امر حکمرانی، اینترنت دیگر یک انتخاب زینتی یا شیطانی نیست، بلکه ضرورتی حیاتی است که حتی با اراده رهبرشان هم قابل انکار یا حذف نیست.

#### آموزه‌ای تاریخی فراتر از جغرافیای افغانستان

آنچه در این تجربه تاریخی رخ داد، یک نمونه کوچک اما گویا از تقابل سنت، ایدئولوژی و واقعیت‌های جهان معاصر است. در دنیای امروز، اینترنت صرفاً یک ابزار ارتباطی نیست، بلکه شریان اصلی اقتصاد، سیاست، فرهنگ و حتی قدرت امنیتی-نظامی است. هر گروه یا حکومتی که تلاش کند آن را حذف یا کاملاً مهار کند، دیر یا زود در برابر مقاومت جامعه و ضرورت‌های حتمی و حاکم بر زندگی مدرن به زانو درمی‌آید. این عقب‌نشینی البته پیامدهای میان‌مدت داخلی هم دارد. حلقه رهبری طالبان یک گروه یک‌دست نیستند، میان طیف سنتی و رادیکال به رهبری آخوندزاده و طیف عمل‌گرا (حتمانی، ملابراد و میجاهد) که بیشتر به ادامه حیات و حفظ نظام و واقعیت‌های حکمرانی توجه دارند، همواره شکاف وجود داشته است. تجربه اخیر و عقب‌نشینی سریع می‌تواند دست عمل‌گرایان را بازتر کند و به آنها این فرصت را بدهد که در تصمیم‌گیری‌های کلان نفوذ بیشتری پیدا کنند. شاید همین اتفاق در آینده زمینه‌ساز شکاف عمیق‌تر در ساختار قدرت طالبان یا حتی تغییر در ترکیب رهبری این گروه شود. اینکه حتی حکومتی با رادیکالیسم ایدئولوژیک و میل شدید به کنترل مطلق، در برابر واقعیت‌های جهان مدرن به زانو درآمد، نشان می‌دهد که عصر اطلاعات مرز نمی‌شناسد. واقعیت‌های دیجیتال، فراتر از اراده فردی یا گروهی، آینده جوامع را سریع‌تر از تصور ما رقم می‌زند. هرجا که ایدئولوژی با نیازهای واقعی مردم و تحولات عمیق جهانی در تعارض قرار گیرد، دیر یا زود شکست خورده یا تسلیم خواهد شد.

#### هم تماشاگر، هم بازیگر؛ هم در عرصه، هم روی سکو

سروش در آن سخنرانی مثالی زد که بی‌شابهت با آنچه من از بازی شطرنج می‌دانستم نبود. ایشان اشاره داشت که مثلاً در یک بازی فوتبال که در زمینی بسیار بزرگ انجام می‌شود و بازیکنان بیشتر در محلی که توپ در حرکت است تجمع دارند، معمولاً بخش‌هایی از زمین خالی می‌ماند.

آنهایی که در میانه زمین مشغول بازی هستند، گاهی چنان در بازی غرق می‌شوند که ممکن است احاطه ذهنی‌شان را بر کل عرصه بازی از دست بدهند و فرصت‌هایی را که می‌توانند در بخش دیگری از زمین، به نفع یا علیه تیم آنان ایجاد شود، از دست بدهند و برای همین ممکن است از همین فرصت‌های ایجادشده برای حریف آسیب ببینند یا فرصتی را که برایشان ایجاد شده تا به تیم حریف گل بزنند از دست بدهند. در چنین موقعیتی اما آن تماشاگری که روی سکوها نشسته و اشراف کاملی بر کل زمین دارد، این فرصت‌ها و خطرها را بهتر درک می‌کند و مثلاً فریاد می‌زند به فلان بازیکن پاس بدهید یا مراقب فرار بهمان بازیکن تیم حریف از آن بخش از زمین که غافل مانده‌اید، باشید و معمولاً از همین فرصت‌ها و غفلت‌هاست که یک تیم گل می‌زند یا گل می‌خورد.

دکتر سروش در اینجا بود که می‌گفت روشنفکری که دغدغه جامعه را دارد (و البته روشنفکری که چنین دغدغه‌ای را نداشته باشد اصلاً روشنفکر نمی‌دانست) دو ویژگی را هم‌زمان با هم دارد: اول بازیگری است که در عرصه بازی همه توان خود را می‌گذارد و دوم همچون تماشاگری است که از فرار بازی و از روی سکوها و بدون درگیرشدن در هیجان بازی، می‌تواند کل زمین بازی را ببیند و متوجه هر فرصت و خطری باشد و در جمع، «روشنفکر کسی است که هم‌زمان، هم بازیگر باشد و هم تماشاگر» و دکتر شریعتی و مهندس بازرگان در زمانه خود دارای چنین خصیصه‌ای بودند.

حالا من این تعریف را گسترش می‌دهم و می‌خواهم بگویم یک فعال مدنی، یک سیاست‌ورز، یک تحلیلگر یا هر فرد دیگر که دغدغه‌ای در عرصه عمومی دارد، لازم است از این ویژگی هم‌زمان دوگانه برخوردار باشد. خیلی وقت‌ها اینکه می‌گویم سیاست‌ورزان کشور ما تا حتی تحلیلگران یا صاحب دغدغه اجتماعی دیگری، استاد اردبست‌دانان فرصت‌ها هستند و هستیم، از بابت همین است که یا فقط بازیگریم یا فقط تماشاگر و چه بیاورند کسانی که فقط یکی از این دو هستند و چه بسیار صدمه‌ها که از این بابت دیده‌ام، از بابت تحلیلگران بی‌بازی و بازیگران بی‌تحلیل، تمام این سال‌ها، بسیار قلیل بوده‌اند چنین کسانی.

|                                         |
|-----------------------------------------|
| <div><span><span>🇦🇫</span></span></div> |
| اندیشه:از صفحه اول                      |



عکس امیر حسین لاسوئی تسنیم

# از ندیدن تا دیده‌نشدن

**نگاهی گذرا به تاریخچه فعالیت‌های آموزشی، توان بخشی، فرهنگی واقتصادی نابینایان در ایران**

#### بدالله قریعلی نجف‌آبادی

آموزشی خویش را از دست داد و تمامی امکانات آن در اختیار وافتان آن باقی ماند و دو مدرسه با تجهیزاتی بسیار ناچیز و در حد یک مدرسه تازه‌کار، جایگزین آن شد و خدمات شبانه‌روزی به دانش‌آموزان نابینا در استان به کلی پایان یافت، در حالی که ظرف مدت بیش از ۲۷ سال بودجه‌های بسیار مردمی و دولتی را برای تکمیل ساختمان و احداث مرکز ورزشی و حتی خرید وسایل نقلیه به نام نابینا جذب کرده بودند و پس از تعطیلی نیز ساختمان موقوفه نابینایان از سوی هیئت‌مدیره به یک مرکز علمی اجاره داده شده است. مدج‌جویان و توان‌خواهان نابینا! در زمانی محروم شدند و خدماتشان ظرف مدت چند سال، به یک حداقل ناچیز و بسیار ضعیف تنزل یافت، دیگر نه نابینایی را برای آموزش پذیرفتند و نه نیروی متخصصی را جذب کردند و فقط از آن همه یال و کوبال، یک کتابخانه مختصر ماند و یک نیروی کتابدار شرکئی! خدمات مددکاری نیز با رویکرد مراکز مثبت زندگی، به دست افرادی سپرده شد که نه چندان مهارتی در امور محوله دارند و نه صلاحیت علمی و نه برخورد مناسبی با مددجویان و توان‌خواهان نابینا!

در فضای موقوفه کریستوفل، ساختمان اداری بهزیستی استان ساخته شد و یک مجموعه ورزشی که از درآمد آن هرگز صاحبان اصلی این موقوفه بهره نبردند! وسعتی بیش از ۲۷ هزار متر اکنون کمترین بهره را برای صاحبان اصلی خویش ندارد. این امر تا آن حد مرموم است که مدیرکل پیشین بهزیستی استان اذعان می‌کرد که من نماز در این ساختمان نمی‌خوانم! وقتی متولی آماده‌ام هم بداند که این امر از اساس شبهه دارد، دیگر چه توجیهی باقی می‌ماند. مرکز دخترانه فاطمه زهرا «نورآیین» نیز آرام آرام شیب نزولی آغاز کرد و هم‌اکنون فعالیت چندانی ندارد. مزرعه هلندی‌ها هم از همان سال‌های آغازین انقلاب با سرنوشتی مبهم مواجه شد و هیچ‌گونه فعالیتی در جهت اشتغال نابینایان ندارد و مالکیت آن نیز نامشخص است.

مرکز رودکی تهران نیز مدتی به بخش خصوصی سپرده شد و آرام آرام چارت سازمانی‌اش کاهش یافت و آن خانه امید و فرهنگ نابینایان کشور امروز به ارائه خدمات بسیار اندک محدود شده است و نعمت‌ها کادر چندانی ندارد بلکه بودجه‌ای هم برای کار در کف‌شان نیست. مراکز شهید محبی، خزانلی، نرجس و عبدالعظیم به برکت پایتخت‌نشینی گرچه فعالیت پیشین را ندارند، اما همچنان برپا هستند و در مسیر آموزش کام برمی‌دارند، همان‌سان که شوریده شیراز.

اما خوشبختانه به برکت حریم رضوی و کارشناسان کارآمد، آفتاب این دولت در مراکز آموزشی امید و غفرانی مشهد همچنان تابان است.

جریده روزانه ایران سپید که نخستین روزنامه نابینایی خاورمیانه نام گرفت نیز به عرصه امور فرهنگی نابینایان کام نهاد و با همه‌گیرشدن بیماری کرونا، آن نماد نیز مدتی تعطیل شد و اینک نیز به‌صورت هفته‌نامه‌ای صوتی در فضای مجازی در حد ۱۵-۱۰ دقیقه خودی نشان می‌دهد.

#### تحلیل و نقد

در این میان مردان رندی پیدا شدند که از آل گل آلود کم‌توجهی به نابینایان پیراهن عثمان دوختند و با بانگ واثابیناها و واق‌ران بریلا! اقدام به برپایی بازار مکاره‌ای نو و دام تزویر کردند مصحف شریف الهی را، و در این معرکه بر انباشت ثروت خویش و تهی‌کردن جیب خالی نابینایان اقدام کردند و چه امتیاز‌ها که با این مکر و رندی کسب نکردند و وا اسفا که هیچ‌کس هم نتوانست جلودارشان شود!

با ضعف خدمات مرکز رودکی، مصحف شریف الهی که روزگاری به رایگان و بعدها به هزینه‌ای بسیار ناچیز در اختیار نابینایان نبود، اینک به قیمتی میلیونی هم قابل دسترس نیست.

در سال‌های اخیر و پس از ضعف خدمات آموزشی مدارس نابینایی، سازمان آموزش و پرورش استثنائی با گسترش آموزش تلفیقی، نخست تعداد بسیاری از نابینایان را به مدارس عادی اعزام کرده است تا در آنجا از دریای بیکران دانش بهره‌مند شوند و خویش به تأمین امکانات و تجهیزات و معلم کمکی برای آنان مبادرت کند، اما به دلیل نبود نیروی متخصص ساعت اختصاصی به هر دانش‌آموز بسیار کاهش یافته است و معلولان متوسط نیز از بسیاری خدمات محروم شده‌اند و گویا برای ایجاد مراکز شبانه‌روزی نیز هرگز مجوز جدیدی صادر نخواهد شد و مراکز بازمانده از روزگار پیشین هم آرام آرام و با یک حرکت لاپشت‌گونه، می‌روند تا از امکانات و شرایط مطلوب بکاهند و پس از مدتی لایذ به یک مرکز روزانه کاهش رتبه دهند و سرنوشت بسیاری از مشتاقان تحصیل نابینا را باز در هاله‌ای از تیرگی و نگرانی مستور کنند.

در این میان دولت و وزارت آموزش و پرورش، درخصوص حمایت از مدارس پذیرا، که-دانش‌آموزان تلفیقی را پشتیبان می‌کنند- هیچ‌گونه حمایت ویژه‌ای را در برنامه ندارد و گاهی با یک برگه تشویق و تقدیر، گمان می‌کنند می‌شود مشکلات عدیده ناشی از حضور یک دانش‌آموز نابینا در مدرسه را حل کرد و این‌گونه می‌شود که مدارس کمتر رغبت در پذیرش دارند و در صورت ثبت‌نام، دانش‌آموز نابینا را بیشتر در حد یک فرد مستمع آزاد تلقی می‌کنند و در پایان سال نیز در بسیاری از موارد از سر لطف و ترحم نمره قبولی‌اش می‌دهند.

از دیگر سو در چند دوره استخدام آموزش و پرورش استثنائی، به برکت سهمیه سه درصد، نیروهای نابینای بسیاری به سیستم آموزشی تزریق شدند که در موارد بسیاری نه رشته تحصیلی‌شان با آموزش مرتبط است و نه به خاطر کم‌بینایی یا دیرنابینایی قادر به بهره‌گیری از خط بینایی هستند و خط بریل را هم نتوانسته‌اند فرا بگیرند و کویی با داشتن مدارک تحصیلی از سواد خواندن و نوشتن محروماند و گمان می‌کنند با بهره‌مندی از امکانات آوایی می‌توان در دوره ابتدایی نتیجه مطلوبی گرفت!

سرناجام به تمامی آنچه گذشت، انباشت نیروهای نابینا در مراکز نابینایی را باید افزود که به خاطر دوره حساس دبستان و پیش‌دستانی رویکردی منطقی به نظر نمی‌رسد و وجود دانش‌آموزان با خط درشت و… مشکلاتی است که مدیران آن آموزشگاه‌ها را با چالشی دائمی مواجه کرده است. قطعاً بهره‌گیری از نیروها می‌توانمند و متخصص نابینا در مراکز نابینایی امری است که نخست باید با ملاحظات خاصی به آن اقدام شود و آن میزان استفاده در هر مدرسه است و در کام بعدی چنانچه کلاسی یک‌دست باشد و افراد کم‌بینا که-از کتاب‌های درشت خط استفاده می‌کنند- در کلاس باشند، بهره‌مندی از آموزش‌کار

توانمند نابینا گزینه‌ای مناسب خواهد بود وگرنه آموزگاران بیبنا متخصص و توانمند و علاقه‌مند در چنین شرایطی کارایی دوچندانی خواهند داشت.

اگر زاویه دیدمان را به سوی روستاها و مناطق کمتربرخوردار باز گردانیم، با خیل بسیاری از نابینایان و کم‌بینایان بازمانده از تحصیل و خدمات توان‌بخشی و حرفه‌ای روبه‌رو می‌شویم که سازمان بهزیستی با ارائه خدماتی ناچیز و فقط پرداخت مبلغی به‌عنوان هزینه کمک‌معیشتی، از آنان حمایت کرده است! مراکز مثبت زندگی نیز که عمدتاً این افراد را تحت پوشش دارند، نه آگاهی درستی از نوع نیاز آنان دارند و نه تخصص چندانی برای تشخیص مشکل و ارائه راهکار برای برون‌رفت از مشکلات آنان. حتی اگر هم تخصص و توانمندی‌ای در کار باشند و بخواهند اقدامی انجام دهند، به دلیل نبود تجهیزات لازم و پراکندگی محل سکونت توان‌یابسان و نبود بودجه‌ای کافی نمی‌توانند کار چندانی از پیش برند.

نگارنده در سال‌های میانه دهی ۷۰ با تیمی از بهزیستی شهرستان نجف‌آباد در طرح سی‌پی‌آر به روستاهای منطقه می‌رفتم و متأسفانه در مقایسه با آن زمان هنوز در زمینه توان بخشی و آموزش این قشر محروم تفاوت چندانی حاصل نشده است.

البته در این سیر تاریخی افراد بسیاری تلاش‌های مؤثر و مفیدی انجام داده‌اند که نادیده‌گرفتن آن به دور از انصاف است، اما آنچه امروز آشکار است سیر نزولی آموزش و توان بخشی نابینایان است و نمود آن را در همراهی اولیای اغلب نابینایان و کم‌بینایان داوطلب استخدام و تحصیل برای طی مراحل دانشگاه و استخدام و حتی رفت و آمد به سوی محل کار به وفور می‌توان مشاهده کرد که حکایت از ا-موزش ناچیز و عدم توان بخشی مناسب دارد.

#### راستی چرا؟

آیا کشوری که بیش از صد سال سابقه آموزش نابینایان را در کارنامه‌اش دارد و مراکز نابینایانی داشته که با مدد خیران بسیار تجهیزات آن فراهم شده است، اینک نباید بتواند از آن همه زمین و امکانات موقوفه بهره‌مند شود و حتی نابینایان روستایی‌اش به دلیل نبود مراکز شبانه‌روزی از تحصیل بازمانند و نتوانند نیازهای نخستین خویش را از دولت خدمتگزار دریافت کنند!

کشوری که روزگاری هم خیران مسلمانان و هم خارجیان برای یافتن یک نابینا، روستاها و شهرهای دورست را طی می‌کردند و با انواع لطایف‌الحیل، سعی به جذب نابینا می‌کردند، امروز سرنوشت نابینایانش به‌گونه‌ای شده است که حتی در قوانین نیز به‌خوبی دیده نمی‌شوند و آنجا هم که دیده می‌شوند فقط وعده‌ای بر کاغذ است و مثلاً برای اجرایشدن بندهای قانون حمایت از معلولان، هر روز طوماری و تجمعی و دریغ از یک نگاه کارگشای مجریان قوانین جمهوری اسلامی.

آیا پسندیده است که با وجود بیش از هزاران متر زمین وقفی که تمامی مردم اصفهان در تعلقش به نابینایان یقین دارند و در موقوفه‌بودنش هیچ شکی نیست، کودکان معصوم نابینا در مدارس فرسوده به سر ببرند و به خاطر مشکلات ساختمانی و نامناسب‌بودن محیط تحصیل، ماتم نگران باشند!

آیا دولت محترم هنوز فرصت نکرده است، به قشر ثروتمند مستضعف‌شده، گوشه‌چشمی نشان دهد تا شاید سرنوشت به‌خاک‌نشته‌شان، بدان نظر کمیها شود! آیا به‌سمان شهرنوردان دیگر قدم به راه در نه‌د و کمی مستقل و آسوده یک پیاده‌روی اسلامی بی‌بهره بمانند و هر روز شرایطی نامساعدتر از پیش برایشان رقم بخورد و کمتر کسی هم باشد که نسبت به وضعیتشان احساس مسئولیت کند.

آیا این توجیه منطقی است که در برابر هر انتقاد از وضعیت ناسامان نابینایان، فقط پاسخ این است که قوانین و بخش‌نامه‌های بالادستی دست مسئولان را بسته است؟ وقتی در پیاده‌روها کاردهای کنترل‌کننده تعبیه کرده‌اند، نابینا چه جرتی دارد که همسان شهروندان دیگر قدم به راه در نه‌د و کمی مستقل و آسوده یک پیاده‌روی حداقلی را تجربه کند؟ جالب اینکه در میان این همه کار، مسیر هدایت رنگین نیز به همه شهرداران محترم تعبیه کرده‌اند، غافل از اینکه آن نرده‌های ضخیم و شکننده خود حصری شده است که اجازه ندهد نابینا با آرامش به پیاده‌رو یا بگذارد، چه رسد به اینکه بتواند با آرامش خاطر حرکت کند و بر آن خط رنگین برجسته پای نه‌د. آیا با وجود حسودگی لجام‌گسیخته دولت و گسترش برخی برون‌سپاری‌ها، مشکل دولت با تعلیم نیروهای متخصص و معضلاتی مواجه کرده‌اند! و نیز تشکیل یک مدیریت کارآمد و هنگفت با این رویکرد هزاره‌جویی می‌شود؟

اینجاست که باید گفت: نابینایان هم نمی‌بینند و هم دیده نمی‌شوند. تنها پیشنهاد نگارنده و به گمان وی، اصلی‌ترین مسیر برون‌رفت از این ورطه ناپسامان، اولاً بازگشت چارت سازمانی مراکز توان‌بخشی و حذف مراکز موازی از قبیل مراکز مثبت زندگی و مراکز خصوصی توان‌بخشی است-که در سال‌های تصدی نه‌تنها گامی مؤثر برنداشت‌اند که با بهره‌گیری از نیروهای غیر متخصص با ناکارآمد، آموزش و توان‌بخشی نابینایان را با چالش‌ها و معضلاتی مواجه کرده‌اند! و نیز تشکیل یک مدیریت کارآمد و متخصص در سازمان بهزیستی کشور و وزارت آموزش و پرورش، با تعیین وظایف مشخص و هم‌سوئی در انجام امور، می‌طلبد تا بتوانت سوبیه‌های گوناگون مسائل نابینایان و سایر معلولان یا به تعبیر امروزی «افراد با نیازهای ویژه» را در این معاونت‌ها یا مدیریت‌ها به نحو سامنده‌تری برنامه‌ریزی و هدایت کرد.

علمکدر مراکز غیردولتی نشان داده است نه مرکز خیریه ریحانه و نه مراکز مثبت زندگی در این مسیر آن‌سان که باید موفق نبوده‌اند؛ چراکه خدمت‌رسانی به این افراد دارای هزینه‌های سنگین است و این‌گونه مراکز در آن منافع‌ی برای خویش نمی‌یابند، از این‌رو در انجام وظایف خویش تعلل می‌ورزند یا زیر بار پذیرش مسئولیت آن نمی‌روند.

در امر نابینایان در اغلب استان‌ها فضای فیزیکی موجود است و نیروی انسانی متخصص و کارآمد باید استخدام شود و با مدیریتی توانمند و فارغ از هرگونه جهت‌گیری‌های خاص، با نام‌های آوایی می‌توان در دوره ابتدایی نتیجه مطلوبی گرفت- که در اساسنامه سازمان آمده است- رهبری کند.

در شهر اصفهان برای نمونه زمین‌های موقوفه برای مراکز نابینایی به حدی زیاد است که می‌توان بخشی از آن را نیز به ساخت مدارس اختصاص داد و در نتیجه مشکل کمبود فضای آموزشی آنان را نیز مرتفع کرد. این امر در سایر استان‌ها نیز قابل بررسی است.

هزاران آیا و چرا که شاید پاسخ همه‌شان در این بیت خلاصه شده باشد:

به دنیایی که مردانش عصا از کور می‌زدند؛ من از خوش‌باوری آنجا محبت